

بیان مسئله

انسان، بر اثر تبعیت از مکاتب فکری مختلف، دارای جهان بینی های متفاوتی است. پیروان مکاتب مادی، که هستی را مساوی با ماده می پندارند، معتقدند که مجموعه کیهانی با تمام محتویاتش، پدیده ای است صد در صد مادی؛ نه خالق آن را به مشیت خود آفریده و نه در پیدایش آنها، نقشه ای حکیمانه طرح شده و نه علم و اراده ای دخیل بوده است، بلکه جهان بر اساس یک سلسله علل و عوامل طبیعی و از روی تصادف کور و بی شعور به وجود آمده است. اینان معتقدند که انواع موجودات زنده این عالم، اعم از نبات، حیوان و انسان، در مسیر زندگی همانند یکدیگرند و بطور اتفاق در شرایطی مخصوص پدید آمده اند و هر نوعی، مسیر مخصوص به خود را می پیماید. پس از سپری شدن دوران حیات نوعی اش، می میرد و در آغوش طبیعت تجزیه می گردد. از این نظر، بین انسان با حیوان و نبات تفاوتی نیست؛ یعنی همانطور که حیوانات روح باقی و غیرمادی ندارند و پس از مرگ پایان می یابند، انسان نیز چنین است و حیات جاودان ندارد. پس از مرگ، از وی چیزی جز مواد طبیعی و عناصر معدنی برجا نمی ماند.

در مقابل، پیروان مکتب پیامبران الهی و بسیاری از دانشمندان جهان عقیده دارند که بشر بین تمام موجودات زنده عالم طبیعت، یک نوع استثنایی است؛ علاوه بر بُعد مادی و جنبه حیوانی، واجد بُعد انسانی و دارای روح باقی و جاودان است. این روح، با مرگ بدن نمی میرد، بلکه به جهان دیگر منتقل می شود و به حیات پایدار خود ادامه می دهد. این روح معیار انسانیت و سرمایه گرانقدر انسان هاست. خداوند در قرآن شریف، این روح را به خود منتسب نموده و در زمینه خلقت آدم به فرشتگان فرموده است: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹)؛ وقتی اندام او را با موازنه و تعادل تتمیم و تکمیل نمودم و از روح خود در آن دمیدم، همه او را سجده کنید.

تفاوت جهان بینی این دو گروه، اندیشه و اعمال آنان را با یکدیگر متفاوت ساخته و تأثیری بسیار عمیق در طرز تفکر و چگونگی رفتار و گفتار هریک از آنها گذارده است. آنکه پیرو مکتب مادی است، دنیا را هدف اصلی و مقصد نهایی می داند و خود را همانند حیوانی می پندارد که برای خویشتن حیاتی غیر از زندگی دنیا نمی شناسد. از این رو، فقط به دنیا و شئون وابسته به آن می اندیشد و حیات پس از مرگ را نفی می کند:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (مؤمن: ۳۷)؛ حیات و مرگ غیر از آنچه

در این دنیا است، وجود ندارد و ما در قیامت دوباره برانگیخته نخواهیم شد.

غایت هستی در دین زرتشت و مقایسه آن با آموزه های قرآنی

فاطمه شیرزاد راد جلالی / کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج
f_shirzadejalali@yahoo.com

s_alerasoul@kiaou.ac.ir

کس سوسن آل رسول / دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج

دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۵

چکیده

باور به هدفمندی و سیر به سوی مقصدی نهایی، یکی از مبانی اصلی همه ادیان الهی است. آئینی که زرتشت در حدود هفت قرن پیش از میلاد عرضه داشت، همچون دین اسلام، از ادیان توحیدی به شمار می رود. اما گذشت زمان و عدم صیانت متون مقدس زرتشتی از دستکاری های انسانی، تصور جدایی و بینونت ذاتی، میان این دو آیین را تقویت کرده است. این مقاله، پس از واکاوی اصل و لوازم مهم مبداء و معاد در آیین زرتشت، با یافتن اشتراکات بسیاری با اسلام منشأیبت توحیدی آن را اثبات می نماید و قابلیت انطباق آن دسته از تعالیم اصیل دین زرتشت راه که حکایت از جهان پس از مرگ و کیفیت آن می کند، با تعالیم قرآنی تأیید می کند.

کلید واژه ها: زرتشت، مبداء، معاد، خیر و شر.

اما کسی که پیرو مکتب پیامبران الهی است و عوالم پس از مرگ را باور دارد و به گونه دیگری می‌اندیشد، از تعالیم الهی و سخنان اولیاء دین فراگرفته است که بشر موجودی است جاودانی و برای عالم ابدی آفریده شده است. دنیای موقت و گذران برای وی، محیط امتحان و آزمایش و کلاس خودسازی و ذخیره‌اندوزی است (فلسفی، ۱۳۸۴، ص ۳۱۹-۳۱۷).

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

دنیا گذرگاه عبور است و آخرت خانه‌ای است پایدار و مستقر؛ پس از منزل موقت خود برای قرارگاه دائمی، ذخیره‌ای بیندوید و زاد و توشه‌ای بگیرید. پرده خویشتن را نزد خداوندی که از اسرار تان آگاه است، نذرید و دل‌های خود را از دنیا خارج کنید، پیش از آنکه بدن‌های شما از این جهان خارج شود. به هوش باشید که دنیا برای شما کانون امتحان است و شما برای جهان دیگری آفریده شده‌اید (نهج البلاغه، خ ۲۰۳).

جریان معاد و زندگی پس از مرگ، آن‌چنان پیچیده و دشوار است که آراء متفکران بشری درباره آن، بیش از آنچه که درباره آغاز جهان و مبدأ عالم دچار دشواری شده، به ابهام و نابسامانی برخورد کرده است؛ زیرا نه تنها مادیون و منکران مبدأ عالم، پایانی برای جهان قائل نبوده و منکر معادند، بلکه برخی معتقدان به مبدأ عالم و مؤمنان به آفریدگار جهان نیز درباره قیامت تردید داشته و آن را نپذیرفته‌اند. افزون بر پیچیدگی مسئله معاد، نکته دیگری وجود دارد که در انکار آن بی‌اثر نیست؛ زیرا اعتقاد به قیامت و ایمان به روز جزا موجب پذیرش تعهد و مسئولیت بوده و انسان را از هوس‌بازی و زورمندی باز می‌دارد و در برابر قوانین خاضع می‌کند؛ زیرا انکار معاد برای توجیه تبه‌کاری و خوش‌گذرانی‌ها عامل مؤثری است (جوادی‌املی، ۱۳۶۳، ص ۲۷۷).

آگاهی از مشکل بودن و پیچیدگی مسئله معاد، وجه تکرار آیات مربوط به آن را آشکار کرده و بسیاری بودن این آیات را نیز برای انسان قابل فهم می‌سازد. نظر اجمالی به آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که در میان مسائل عقیدتی، هیچ مسئله‌ای در اسلام بعد از توحید به اندازه معاد و حیات پس از مرگ، حسابرسی اعمال بندگان و اجرای عدالت دارای اهمیت نمی‌باشد. وجود حدود ۱۲۰۰ آیه در باب معاد که قریب به یک سوم آیات الهی را تشکیل می‌دهد خود گویای این مدعا است.

واژه «معاد»، مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان از ماده «عَوَد» است، به معنای بازگشتن که در آیه شریفه «إِنَّ أَلَدَىٰ قَرْصَ عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» (قصص: ۸۵) آمده است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۶۶). البته جای بازگشت، رجعت و مراجعت نیز معنا شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۲۱۰۸۶). راعب آن را بازگشتن بعد از انصراف می‌داند؛ زیرا محل استعمال آن در قرآن (ماتده: ۹۵) نوعاً در بازگشت به شیء

اول است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۹۳). «معاد» در اصطلاح یعنی دوباره زنده شدن آدمی پس از مرگ. مقصود از معاد در شرع، بازگشتن آدمی است به حیات پس از مرگ تا سزای عملی را که پیش از موت از او صادر شده است، ببیند (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۵۷). واژگانی که در قرآن برای واژه «معاد» استعمال شده‌اند، بسیارند. از آن میان می‌توان به بعث، حشر، نشر، یوم‌الحساب، یوم‌الفصل، قیامت و آخرت اشاره نمود.

عرب معاصر نزول قرآن، درباره دو موضوع اساسی، بیش از همه چیز سرسختی نشان می‌داد: یکی مسئله توحید و یکتاپرستی و دیگری، مسئله معاد و بازگشت به حیات مجدد. قرآن در برابر عناد، سرسختی، استنکاف و استنکار آنان از طرق مختلف وارد شده و با دلایل عقلی روشن و نشان دادن صحنه‌هایی از رستاخیز نباتات و بازگو کردن سرگذشت گروهی از درگذشتگان، که پس از مرگ و یا شبیه مرگ، گام بر صحنه زندگی مجدد نهاده‌اند، توانسته است به اذهان آنان روشنی بخشیده و از قوت عناد آنان بکاهد و افراد منصف و بی‌غرض را که ذهن «استدلال‌پذیر» دارند، به حقیقت رهنمون باشد (سبحانی، ۱۳۸۰، ص ۴۳-۴۱).

محور مورد بحث در این مقاله، مقایسه رابطه مبداء و مقصد جهان هستی از منظر قرآن و دین زرتشت است؛ رابطه‌ای که اسلام آن را با آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» توصیف می‌کند. البته «لِلَّهِ» و «إِلَيْهِ» بودن همه چیز را می‌توان به دو صورت تفسیر کرد: اول آنکه، ما و سایر مخلوقات مبدایی غیر و جدای خود داشته و بازگشت ما نیز به هموست. معمولاً و اکثراً از این آیه چنین تفسیری ارائه می‌گردد. با این توصیف، هستی و موجودیت اصیل ما از او جدا شده و به او باز می‌گردد. ولی در تفسیری ظریف‌تر و لطیف‌تر همه هستی ما در اصل وابسته به او و از اوست. به او تعلق دارد و جدایی‌ای صورت نگرفته است. هر چه داریم و هستیم در واقع جلوه خود اوست، جلوه و ظهوری که به او و با او پابرجاست. عالم حس و دنیای مادی قطعاً فقط مرتبه‌ای از این ظهور و حضور هستی است و مسلماً مراتب بالاتر و کامل‌تر مجرد از ماده و لوازم آن است.

آموزه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، آموزه‌ای توحیدی است که با شدت و ضعف، و گاه و بیگاه با خرافه‌ها و آمیزه‌های غیر الهی، در همه ادیان توحیدی خود را نشان می‌دهد. این مقاله قصد دارد این موضوع را در دین زرتشت نشان دهد. البته با این دقت نظر که گزینش ما از متون مقدس زرتشتی بر مبنای شباهت و انطباق نسبی آنها با اسلام می‌باشد. توجه به این امر ضروری است که در متون اسلامی و زرتشتی، با مباحثی روبرو می‌شویم که از اشتراکات این دو آیین توحیدی به شمار می‌آیند و ممکن

است این فرضیه را ایجاد کند که قرآن (در برخی مواضع) از اوستا اقتباس گردیده است. اما وجود چنین مباحث و مطالب مشترکی، که معمولاً کلیات ادیان توحیدی را شامل می‌شود، از یک سو نشانه پایه، مبنا و نسخ ناپذیر بودن آن معارف است و از سوی دیگر، حاکی از آن است که همه ادیان الهی و کتاب‌های آسمانی، دارای منشأ و خاستگاه واحد می‌باشند. از آنجا که ادیان الهی به تناسب تکامل بشر و زندگانی او، به مرور کامل‌تر شده‌اند، به همین دلیل قرآن به عنوان کتاب دین خاتم و ناسخ ادیان پیشین، کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه را برای سعادت فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی انسان در خود دارد. هر آنچه از مسائل و اصول کلی که در کتب آسمانی پیشین به صورت اجمال آمده بود، در قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی، که هیمنه و تسلط بر دیگر کتب آسمانی دارد، با تفصیل و به صورت کامل‌تر بیان شده است. از این‌رو، هماهنگی قرآن با برنامه‌های پیامبران گذشته و کتب آسمانی آنها، اعم از عقاید دینی و ارزش‌های اخلاقی و مانند آنها، نه دلیل بر اقتباس، بلکه دلیل بر اصالت و وحیانی بودن آن می‌باشد: «وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس: ۳۷).

لازم به یادآوری است که تحقیقاتی که در زمینه آیین زرتشت انجام می‌گیرد، معمولاً برآمده از متون پهلوی نظیر بندهش، ارداویراف نامه، دینکرد و ... می‌باشد که در دوره ساسانیان و حتی پس از آن، یعنی پس از اسلام نگارش یافته‌اند. در حالی که آثار مکتوب و ارزشمند ایران باستان و حتی نسخه‌های اصلی اوستا در پی استیلای مکرر بیگانگان، که عموماً قبل از میلاد مسیح صورت گرفته است، از بین رفته و قرن‌ها بعد از روی حدس و گمان، مجدداً تدوین و جمع‌آوری گردیده است؛ که روشن است دور از اشکال و تحریف نمی‌باشد. این مقاله، که رویکرد نظری و به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردیده، سعی دارد حتی الامکان با استناد به منابع اصلی زرتشتیان و نوشته‌های خود آنها، مطالبی را که شواهدی از گاتها بر آن موجود می‌باشد، توصیف تحلیلی نماید. لازم به یادآوری است که اوستا، کتاب مذهبی زرتشتیان در اصل شامل دو بخش دینی (گاتها) و غیردینی (ستاره‌شناسی، پزشکی، فقهی و ...) بوده است. به اعتقاد زرتشتیان، بخش دینی آن بطور معجزه‌آسایی با وجود گذشت چند هزار سال، از خطر نابودی مصون مانده است (رک: دیانت زرتشتی، پروفیسور کای بار، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، اردشیر خورشیدیان، ص ۱۸).

مبدأ جهان

زرتشت مرکز جمیع کائنات و مبدأ همه موجودات را اهورا مزدا (ahurā-mazdā) قادر مطلق بیان می‌کند که آفرینش جهان در پرتو خرد و دانش او صورت گرفته و در نهاد هر یک از افراد بشر، ذره‌ای

از انوار ایزدی (فَرَوَهَر fravahr) خود را قرار می‌دهد. فروهر پرتوی است مینویی که در وجود انسان‌ها به ودیعه نهاده شده است و موجب عمده ترقی و کمال او محسوب می‌گردد. قوه فائقه‌ای که از مبداء اصلی خود جدا شده و برای مدتی محدود و معین در عالم سفلی و در بدن انسان‌ها منزل گزیده، تا با استفاده از آن به درجات عالیه ارتقاء یافته و از عالم حیوانی و انسانی به عالم فرشتگان برسد (فره وشی، ۱۳۸۳، ص ۹۸-۹۷). برای دستیابی به چنین هدف ارزشمندی، درون انسان جدال دائمی بین نیروهای پست حیوانی (انگزه من)^۱ و نیروهای نیک و عالی (سپتامن) در جریان است. انسان ذاتاً مجبور است آنچه را که به خوبی می‌داند و در اثر تجربه، دانش و آموزش پیامبران به دست آورده است، به کار بندد و استفاده کند و آنچه را هم که به شکلی برای تن و روان او زیان‌آور است، ترک کند. این فلسفه و آموزش زرتشت برای بهتر زیستن، پیشرفت کردن و رسیدن به درجات عالی ترقی و تکامل جسمی، عقلی و روحی بشر است که هدف نهایی هر زرتشتی است (همان، ص ۱۳۰). یک زرتشتی برای رسیدن به بزرگترین هدف خود، می‌بایست در زندگانی به گونه‌ای رفتار کند که در آخرت یعنی جهان پس از مرگ، به مبداء کل برگردد و لازمه نزدیک شدن به خداوند هستی بخش، توجه و تمرکز اندیشه در مورد خداوند یکتا، گام برداشتن در راه راستی و حقیقت، یاری کردن و محبت نمودن به هم‌نوع و پاک نگهداشتن اندیشه از هرگونه آلودگی‌های مادی (وهومن vihumana) است. (آذرگشسب، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۴۹).

بنابراین، مقصود از آفرینش انسان در اوستا، این است که در پرتو کوشش خود، جهان را آباد کرده، ملکوت آسمانی و سلطنت الهی و اقتدار رحمانی (خشترا xšaθrā) را در جهان برپا سازد. بدین منظور، تمام نیروهای مادی و معنوی خود را به کار انداخته، مشغول خدمت به خلق خدا گردد. به همین دلیل، زرتشت در گاتها از اهورامزدا می‌خواهد که او را از بخشش ملکوتی، راستی و درستی و منش پاک برخوردار نماید تا وی بتواند روان آفرینش را از خود خشنود سازد:

اینک به هنگام نیایش، ای اهورامزدا دست‌هایم را به سوی تو بلند کرده و درخواست می‌کنم تا جهان نیک آفریده شده در کام خوشی و شادی غرقه باشد. ای اهورا مزدا بزرگ و توانا! خواستارم تا بتوانم با آموزش‌هایم در این جهان آسایش و کامیاری برقرار سازم» (گاتها: هات ۲۸، بند ۱).

در فلسفه ایران کهن، انسان مقامی بس ارجمند دارد؛ چرا که او علت غایی آفرینش مادی محسوب می‌شود و در کار گرداندن جهان به نوعی با اهورامزدا سهیم است. دنیای ناپایدار مادی، یک گذرگاه است و انسان از عالم ازلی می‌بایست به دلیل وظیفه‌ای که به او واگذاشته شده است، از این گذرگاه بگذرد و به سوی ابدیت بازگردد. وظیفه او رواج نیکی محض و نبرد در برابر نیروهای اهریمنی است.

وجود و علت خلقت انسان، به دلیل جنگ بزرگی است که از آغاز آفرینش میان نیروهای نیکی و بدی در پیوسته است. عرصه و میدان این جدال، زمین و زندگی مادی است. با این حال، اگر اهریمن و پیروانش وجود نمی‌داشتند، وجود انسان نیز در جهان مادی ضرورت نمی‌یافت. از این‌رو، هرگاه علت این ضرورت، یعنی وجود اهریمن از میان برود، دیگر نه انسان وجود خواهد داشت و نه جهان مادی (فره وشی، ۱۳۸۸، ص ۲۹-۳۰). این روایت، اهورا مزدا را از میراندن آفریده‌هایش برکنار می‌داند و آنان را در صورت عدم مداخله اهریمن، به خودی خود، بی مرگ می‌شمارد؛ یعنی، مرگ، در روایت زرتشتی، مانند هر پدیده بد و ناخوشایند دیگری، دستاورد اهریمن و تازش او به گیتی است.

در بینش زرتشت، اهورامزدا، جهان هستی را بر مبنای نظم و هنجاری درست و نیک آفریده که «اشا» asā نام دارد. در هنجار راستی، اصل کنش و واکنش، پیوسته وجود دارد. به عبارت دیگر قانون عکس‌العمل بخشی از هنجار «اشا» است که در مورد نیک اندیشی و بداندیشی انسان نیز نتیجه می‌دهد. رفتار انسان، هماهنگ با اندیشه او می‌تواند خوب و سازنده و یا عکس آن ویران‌کننده و بد باشد. بر پایه قانون «اشا»، رفتار انسان در همین جهان به خودش باز می‌گردد و بهشت و دوزخ را برای او بوجود می‌آورد. پس بهشت و دوزخ، بازتاب طبیعی کردار انسان است (متواضع، ۱۳۹۰، ص ۴۸).

اینک ای مردمان! به آیینی که فرستاده خداوند جان و خرد است، نیک بنگرید و نیک بیندیشید. فرمان‌ها را نگاه دارید. به خوشی و رنج این جهان بنگرید. در پاداش بی‌پایان نیکوکاران و مکافات دیرپای (موقت) بدکاران به ژرفی اندیشه کنید، آنگاه است که این راه را بهتر خواهید گزید، راهی که بهزیستی جاودانی همراه دارد (گاتها: هات ۳۰، بند ۱۱).

خیر و شر

مزدآپرستان، دین زرتشت را دین عمل می‌دانند؛ به این معنی که اصول معنوی آن در زندگی دنیوی به کار گرفته می‌شود. برخی می‌پندارند پرداختن به امور دنیوی، انسان را از معنویات دور می‌کند، ولی در مزدیسنا، می‌توان معنویات را توأم با مادیات کرد، بی‌آنکه آسیبی به حیات معنوی برسد. هدف زندگی آدمی به‌طور قطع تعیین شده است و آن طی راه راستی برای وصول به خدا و نیکی است. این عمل را می‌توان بوسیله دانش، محبت و عمل به انجام رساند که در اوستا بدان اشاره شده است. ولی راهی که روی آن تأکید گردیده، راه عمل است. پیام اصلی زرتشت، عمل است، عمل صحیح و درست که از طریق آن بتوان «انگروه مینو» را کاملاً مغلوب و دربند کرد. از این‌رو، برای ترغیب مردم به عمل صالح در آیین زرتشت، دعاهایی عرضه شده که «اهوویریه» و «تیااهو» از آن قبیل است (مهرین، ۱۳۶۲، ص ۴۱).

در جهان‌بینی زرتشت، دو نیرو بر جهان حکومت می‌کنند: یکی مثبت و نیکو و دیگری منفی و زشت. یکی را سپنتامینو spəntā-mainyū (اندیشه و منش نیک) و آن دیگری را انگره مینو angra-mainyū (اندیشه و منش بد) نامید که همان اهریمن است:

«در دامان هستی، آنگاه که زمان مفهومی یافت، آن دو گوهر همزاد نخستین پیدا شدند. یکی در اندیشه و گفتار و کردار، نیک بود و دیگری زشت. از میان این دو، مردمان با داوری خرد، بایستی راه نیک را برگزینند نه راه بد را» (گاتها: هات ۳۰، بند ۳).

این دو گوهر، وجود خارجی و تعین ندارند؛ بلکه در اندیشه و منش آدمی وجود دارند و جز این بیان شامل، هیچ راهی برای توجیه خیر و شر و جبر و اختیار، که پذیرفتنی باشد، عنوان نشده است: زرتشت معتقد است: آنچه را به شما عرضه می‌کنند با خرد خود بسنجید، آنگاه از میان خیر و شر یکی را برگزینید. چون خداوند، خرد تمیز را در انسان به ودیعه نهاده است، پس آن کس که بد و شر را برگزیند، زیان خواهد دید. اما آن کس که نیکی را برگزیند، در رستاخیز بهره‌مند از سرانجامی خوش خواهد بود (رضی، ۱۳۸۳، ص ۳۵-۳۳).

اینک سخن می‌گویم برای شما! نیک بشنوید ای کسانی که از راه نزدیک و دور گرد آمده‌اید و خواهان دریافت می‌باشید. مبدا آموزگاران بد شما را فریب دهند. راستی آشکار است پس بیندیشید تا بدآموزان با آموزه‌های خود، شما را به راه نادرست دعوت نکنند که زان پس خرمی و آسودگی از شما برود و افسوس بسیار خورید (گاتها: هات ۴۵، بند ۱ و ۴).

اصول سه گانه اخلاق زرتشتی، یعنی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، که درست متضاد صفات و اخلاق اهریمنی یعنی پندار بد، گفتار بد و کردار بد آمده است، در همه جهان شناخته شده است. زرتشت، بارها توصیه می‌کند راه نیک را باید برگزید تا موجب رستگاری گردد. از نظر او، آدمی آزاد و مختار است تا در زندگانی خود به یکی از این دو راه خیر و شر بپیوندد (خداوندی، ۱۳۵۰، ص ۶۲) خداوند به انسان وجدان، خرد، قدرت، اراده و اختیار بخشیده است تا به سرنوشت خود حاکم بوده و شخصیت خود را بسازد و چون انسان می‌تواند با پیروی از اشوبی^۲ (راستی) «سپنته من» گشته و «اشون» شود یا با پیروی از دروغ، «انگروه من» شده و «دروگونند» گردد، از این‌رو، موجودی مسئول است و بایستی پادافره (پاداش) اعمال خود را دریافت نماید (خورشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۳۳) یکی از مشخصات بسیار جالب پیام زرتشت، که همه محققان آن را تأیید می‌کنند، وجود آزادی و اختیار انسان در انتخاب راه خویش است، در گاتها، انسان آزاد آفریده شده و اوست که به اختیار سرنوشت خود را شکل می‌دهد، حتی پیروان دروغ نیز آزادانه راه خود را انتخاب می‌کنند و چون در این آیین، زور و اجبار در

کار نیست و فرد در انتخاب راه نیک و بد آزادی کامل دارد، در مقابل اعمال خود مسئول است و باید مکافات و مجازات یا پاداش آن را ببیند (آشتیانی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۲؛ آذرگشسب، ۱۳۸۳؛ ج ۱، ص ۲۲۷). «بشنوید اینک این سخنان را، با اندیشه روشن بنگرید، مرد و زن بایستی خود این چنین با ریزنی خود و اندیشه، راه خود را برگزیند و این چنین است آموزش‌هایم» (گاتها: هات ۳، بند ۲).

پُل چینوت

دربارهٔ داوری پس از مرگ، یک نوع زبان ترسیمی به وسیله زرتشت در میان است و آن پلی است به نام «چینوت» Činvant pəratu یا گزینش که در گاتها نیز از آن یاد شده است. می‌توان آن را با پل صراط در روایات اسلامی مقایسه کرد. «چینوت» در لغت به معنی داوری و قضاوت است. به زبان اوستایی، پل چینوت یعنی جدا کننده. این واژه از ریشه (ci) به معنی چیدن و برچیدن آمده و با پیشوند (ti) در پهلوی (ricitah) به معنی گزیدن و برگزیدن است. این پل، بین بهشت و این جهان واقع گردیده است. در حقیقت، جهان خاکی را از جهان مینوی جدا می‌کند و مراسم داوری بر روی آن انجام می‌گیرد (رمضانی، ۱۳۸۷، ص ۵۶). «روان و وجدان آنان وقتی به نزدیک چینوت پل می‌رسد، در بیم و هراس خواهد افتاد» (گاتها: هات ۴۶، بند ۱۱).

براساس تعالیم ادیان بزرگ جهان، روح، ابدی و همیشگی بوده و از بین نمی‌رود. در متون اوستا نیز مرگ عبارت است از: جدایی روان از تن. روان جزء فناپذیر و جاودانی اجزای متشکله آدمی است.^۳ هنگامی که مرگ رخ می‌دهد، روان بلافاصله تن را ترک نمی‌کند بلکه مدت سه شبانه روز قرین جسم باقی می‌ماند. (معین، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳) سنجش کارهای انسان، بی درنگ، پس از جدا شدن روان از تن، انجام می‌شود، هرگاه آن متوفی کسی باشد که در گیتی زندگانی به پارسایی، نیکوکاری، راستی، پاکی و هومت (اندیشه نیک) و هوخت (گفتار نیک) و هورشت (کردار نیک) hūvaršt (کردار نیک) به سر برده باشد، روانش چنین متذکر خواهد شد: «خوش و نیک کسی است که خود سود نیک برد و به توسط او سود نیک به دیگری هم برسد و اگر عمرش به بدکرداری و ستم و شرارت سپری شده باشد، روانش به این کلمات ندامت و حسرت آمیز متکلم خواهد شد: به کدامین زمین برگردم و به کجا روم؟»

در طلوع روز چهارم، روح به پل چینوت می‌رود و در حضور سه ایزد؛ یعنی فرشته مهرداور و فرشته عدالت (سروش و رشن) و فرشته راستی (اشتاد) اعمال وی مورد سنجش و داوری واقع می‌شود. اگر اعمال خوب بر بد، برتری داشته باشد، روح از پل گذر کرده و به بهشت می‌رود و اگر رفتار بد

حتی ذره‌ای سنگین‌تر باشد، از روی پل به قعر جهنم پرتاب می‌گردد. هر زرتشتی صادقی، به حساس بودن لحظات در روی پل چینوت کاملاً واقف است. بدین جهت، برای کمک و مساعدت به روح در گذشته، مراسم و نیایش‌های مختلف دینی به عمل می‌آید (بار، ۱۳۸۶، ص ۱۷۵).

مطابق روایات پهلوی، این پل هنگامی که ارواح نیکوکار بخواهند از آن بگذرند، فراخ و گسترده می‌شود به طوری که آنان به راحتی از آن گذشته و وارد فردوس می‌شوند، اما وقتی ارواح گنهکاران گذر می‌کنند، مانند لبه تیغ، تیز و نازک می‌شود و آنان به دوزخ سرنگون می‌گردند (رضی، ۱۳۸۳، ص ۸۰). رسیدگی به حساب در گذشتگان، پس از مرگ و پیش از عبور از چینوت انجام می‌یابد و هر روانی برابر اعمالش پاداش یا سزا می‌بیند. زرتشت از اهورا مزدا خواستار است که «از مردان و زنان، کسی که برابر فرمان دین رفتار کرده و راستی و درستی را پیشه خود ساخته‌اند در کشور پاک‌منشی به آنان پاداشی نیک فرموده و از پل چینوت به آسانی بگذرند» (گاتها: هات ۴۶، بند ۱۰). او درباره گنهکاران نیز در هات ۵۱، بند ۱۳ می‌فرماید: «دروغ پرستانی که از راه راست منحرف شده‌اند روانشان در سر پل چینوت هنگام رسیدگی به حسابشان در بیم و هراس افتند، برای اینکه از راه راست بدور افتاده‌اند» (نوشیروان، ۱۳۷۷، ص ۸۵).

بهشت و دوزخ

در اوستا، بهشت «وهیشته اخو» vahišta axv و دوزخ «دوژنگه اخو» dužangh-axv می‌باشد و در تعریف این دو محل گفته شده که بهشت جایی است پراز نور و نزهت و جلال، و دوزخ مملو از تیرگی و غلظت و عفونت (شاهرخ، ۱۳۸۰، ص ۸۷).

بهشت در زبان اوستایی از «وهشت» و در پهلوی از «وهشت» آمده واز واژه vah به معنی «نیک و خوب» و پسوند «ایشت»، که نشانه صفت عالی است، ترکیب یافته است (فهره وشی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹). زرتشت خوشبختی یا بدبختی ما را در این جهان یا جهان دیگر، تنها از راه اندیشه، گفتار و کردار دانسته و از آنجایی که ریشه و بنیاد هر گفتار و کردار شخصی، اندیشه اوست و هیچ کاری بدون قصد و اراده قبلی صورت‌پذیر نیست، بنابراین، کسانی که در زندگی، اندیشه نیکشان بر گفتار و کردار نیک فزونی داشته است، در گام اول، به پایگاه و جایگاه «هومت» (= اندیشه نیک) می‌رسد که بخش نخستین از بهشت بوده و مکان اندیشه‌های نیک می‌باشد. ولی هرگاه انسان، نیت خیر خود را به شکل اندرز یا راهنمایی دیگران به زبان آورد و گفتار نیکاش بر اندیشه و کردار نیکاش فزونی یابد، آنگاه روان در گام دوم به پایگاه

«هومت» (= گفتار نیک) می‌رسد. بالاخره، روان در گام سوم به پایگاه «هورشت» (= کردار نیک) می‌رسد و آن نیز جایگاه کسانی است که اندیشه و گفتار نیک خود را به صورت عمل یا کردار درآورند.

همچنان‌که در سطور بالا ملاحظه می‌شود، بهشت نیز بسان راستی‌ها و درستی‌ها به سه قسمت تقسیم شده است. در مرحله چهارم است که روح به جهان مینوی و بهشت موعود، که غرقه در نور و جلال و شکوه و جایگاه اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان است، داخل و پذیرایی می‌شود. پایگاه اخیر به زبان پهلوی «روشن گروتمان» و دراوستا «انغزرتوچئو» *anayra raoçao* نامیده می‌شود که به معنای فروغ بی پایان است.

در مقابل بهشت (بهترین هستی)، دوزخ یا «دوژنگه اخو» (بدترین هستی) قرار دارد که دراوستا مقام گنهکاران شمرده می‌شود: «کسی که به راستی گردد، در آینده از رنج طولانی دور ماند، اما کسی که به پیروی دروغ پردازد، روزگارشان غیر از این خواهد بود» (گاتها: هات ۳۱، بند ۲۰).

برای دوزخ نیز سه جایگاه قائل گردیده‌اند: روان گنهکار در گام اول به «دوشمت» *duš-mat* (اندیشه بد) می‌رسد. در گام دوم، به پایگاه «دوژوخت» *dužuxt* (دوزخ بد گفتاری) و در گام سوم به پایگاه «دوژورشت» *duš-varšt* (دوزخ بد کرداری). آخرین مرحله دوزخ، تاریکی بی پایان یا «انغرتنگه» *anayra temangh* می‌باشد که «دروج نمانه» *drujō-nmāna* به معنای جایگاه دیو دروغ (اهریمن) نامیده می‌شود (فره وشی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱-۱۲۰). همانطوری که خوشی و شادمانی بهشت، به مراتب از خوشی و شادی‌های دنیوی بیشتر و لذت بخش تر می‌باشد، رنج و ناراحتی دوزخ نیز به مراتب از رنج و مصائب دنیوی بیشتر و ناگوارتر است. بنابر آنچه در کتب مزدیسنا آمده، دوزخ در میان زمین و زیر پل چینوت قرار دارد. کسانی که به علت عهد شکنی و ارتکاب گناه به عقوبت دوزخ گرفتار شده‌اند، در آنجا خواهند ماند. ولی دیگر گناهکاران مدت عقوبتشان محدود بوده و اهورا مزدا نخواهد گذاشت ارواح آنان تا ابد گرفتار دوزخ و اهریمن شود (نوشیروان، ۱۳۷۷، ص ۲۰۰ و ۲۸۰).

«کاوایها *kavi* و کرپن‌ها *karapan* (پیشوایان بت پرست)، که مردمان را به پیروی کردار بد واداشته‌اند، روانشان دچار شکنجه و بیم خواهد شد و از پل چینوت به بدترین سرزمین‌ها و به سرای جاویدان دروغ، خواهند رفت» (گاتها: هات ۴۶، بند ۱۱).

در پاره‌ای از اوقات می‌توان در گاتها، بهشت و دوزخ را و آثار آسایش و عذابش را تفسیر وجدانی کرد؛ یعنی هرگاه کسی نیکی کند و نیکوکردار باشد، وجدانش آن قدر آسوده است که احساس آسایش بهشتی می‌کند و به عکس، مرد گنهکار و بدکردار از رنج و عذاب وجدان همواره در ناراحتی است.

اما در اکثر موارد، مقصود از بهشت و دوزخ در گاتها، همانند روایات پهلوی، همچون کتاب‌های «مینوی خرد»، «بند‌هش»، به‌ویژه «ارداویراف نامه»، جایگاه و مقام خاصی در سرای پسین است. در آیین زرتشت اعتقادی کامل درباره بهشت و دوزخ وجود دارد، تا آنجا که در متون پهلوی تصریح شده است که بهشت، هم اکنون وجود دارد و در آسمان و در مکانی بالاتر از دوزخ، واقع شده است. گرچه در گاتها توصیفی از این مکان‌ها نیامده و صرفاً به شکلی ساده، و البته اساسی، بدان اشاره شده است. (رضی، ۱۳۸۳، ص ۷۸-۷۹).

برزخ

«هم یاسیت» *həmyasait* جایگاهی دیگر در سرای پسین است که اغلب به تقلید از مفسران پهلوی، برزخ یا «همیستکان» *hamistakān* (از واژه همیست) به معنای همسان و یکسان می‌دانند. مقصود از آن، جایگاه کسانی است که گناه و نیکوکاری آنان یکسان باشد. اما این واژه دراوستا، «میسوان گاتو» *misvāna gātu* به معنای جای آمیخته است؛ یعنی جایگاه کسانی که کردار نیک و بد آنها به هم آمیخته بوده و تمیز و تشخیص خوب و بد آنها از یکدیگر دشوار می‌نماید. روان تا هنگام رستاخیز در آنجا می‌ماند، تا پس از متحمل شدن سرما و گرمای زیاد، پاک شده و وارد بهشت گردد (آذر گشسب، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۵۱). «کسانی که کردار نیک و بد آنها آمیخته است در این صورت، رهبر روحانی با موشکافی و دقت تمام، نیک و بد آنها را در ترازوی بی‌طرفی خواهد سنجید و از روی داد و انصاف داوری خواهد کرد» (گاتها: هات ۳۳، بند ۱).

سوشیانت

در گاتها، اشاره به روزی رفته است که آفرینش، پایان خواهد یافت و سیر تکامل هستی به اعلاء درجه خود خواهد رسید. بعدها و در گذر زمان، دانشمندان و موبدان زرتشتی درباره آن مطالبی را افزوده‌اند (نوشیروان، ۱۳۷۷، ص ۸۹). در آیین مزدیسنا، پایان زندگی جهانی یا آخرالزمان، «فرشوکرته» (فراز کردی) *frāšu-kart* نامیده شده است که منظور از آن، نو نمودن جهان، خرم ساختن زندگی و یا زندگانی مینوی را آراستن می‌باشد (مصطفوی، ۱۳۶۱، ص ۲۱-۲۰). هدف از فرشوگرد، از میان بردن هرگونه آمیختگی با بدی و پلیدی و پلشتی ناشی از تازش اهریمن، اعم از مادی و معنوی، برای بازگشت به همان پاکی اولیه و ازلی است (همان، ص ۵۸). از برای اینکه این جهان فرتوت و کهن، رفته رفته به جهانی خرم و تازه تبدیل گردیده و زندگانی جامعه بشریت از خطر آسیب و انحطاط به یک زندگی پایدار و جاودانی دست یابد، اهورامزدا راهنمایی فرستاد که در آیین مزدیسنا، «سوشیانت» *saošyant* (سوددهنده، منفعت‌دهنده؛ واژه

سوشیانت در کتب پهلوی «سوش یوس» soshyos نامیده می‌شود) نام گرفتند. از این واژه، پنج بار در گاتها سخن به میان آمده است. از آنجایی که این واژه به صورت مفرد بکار رفته است و هم به صورت جمع؛ دلالت بر فرد معینی نمی‌کند، بلکه به معنی گروهی از پارسیان است که در زندگی به یاری خرد و راستی، تکالیف خود را انجام داده و از برای درهم شکستن خشم، از طرف اهورامزدا برانگیخته شده‌اند (نوشیروان، ۱۳۷۷، ص ۹۰).

«کجایند آنانی که پرتو راستی وجودشان را فراگرفته، که با نیرومندی در برابر دیویسنان کینه جو ایستادگی کنند و در واقع ای مزدا! چنین کسانی هستند رهاکنندگان، سوشیانت‌ها که برای به ثمر رسانیدن آیین، با دیوان و دیوپرستان به پیکار برخاسته‌اند (گاتها: هات ۴۸، بند ۱۲).

در کتاب **دینکرد**، از سوشیانت آخرالزمان و زمان و نحوه پیدایش او بطور مفصل سخن رفته است. در باور زرتشتی، طول زمان، دوازده هزار سال دانسته شده است که به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم گردیده است. پیش از آنکه اهورامزدا جهان مادی را بیافریند، ابتدا عالم روحانی که آن را عالم فروهر (فروشی) می‌گویند، خلق کرد و هر آنچه را که می‌بایست هیئت مادی به‌خود بگیرد و به جهان درآید، از قبل، صورت معنوی یا فروهر آن را آفرید. این عالم معنوی سه هزارسال دوام داشت. پس از سرآمدن این دوره مینوی، جهان مادی آغاز گردید. مردم و زمین و آب و گیاه و آتش و هر آنچه نیک و سودمند است، از روی صور عالم فروهر ترکیب جسمانی یافتند. درطول این سه هزار سال، جهان مادی، دور از هر گونه گزند و آسیب به سر برد تا آنکه پس از گذشتن این روزگار خوش و خرم و همراه با آسایش و دور از آلایش، اهریمن خروج کرده، آفرینش پاک ایزدی را آلوده ساخته و جهان را دچار تیرگی و ناخوشی نمود. این مدت زمان نیز که گرفتار ستیزه و کینه و دشمنی اهریمن است، سه هزار سال به‌طول انجامید. تا آنکه اهورا مزدا از برای نجات و رستگاری جهان، زرتشت را به رسالت و پیامبری خویش برگزید و او را راهنما و رهاننده جهان نادانی گردانید. دوره سه هزار سال اخیر، دوره زرتشتی و عهد سلطنت روحانی پیامبر ایران شمرده می‌شود. از آغاز هریک از این سه هزاره فوق، یک رهاننده، که جملگی از فرزندان خود پیامبر دانسته شده‌اند، به فاصله یک هزار سال از یکدیگر پدیدار می‌شوند. با ظهور آخرین رهاننده که «رسوت رت» یا سوشیانت خوانده می‌شود، اهریمن (خرد و اندیشه بد) شکست قطعی یافته، گیتی از آلایش اهریمنی و یارانش پاک و سترده می‌گردد و زندگی جاودانی مینوی روی می‌کند و آفرینش اهورامزدا به کمال می‌رسد (مصطفوی، ۱۳۶۱، ص ۵۱-۲۰).

کار نو کردن جهان توسط سوشیانت و یارانش، ۵۷ سال به درازا می‌انجامد. در این مدت، همه

بدی‌ها از میان می‌رود و مردمان پرهیزکار و پارسا می‌گردند، پیری و تباهی و نابودی و مرگ از جهان هستی رخت برخواهد بست و مردمان، همه جاودان خواهند بود. جهان مانند روزگار نخستین و پیش از حمله اهریمن، سرشار از نیکویی و زیبایی خواهد شد (فره وشی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲).

رستاخیز

رستاخیز در زبان پهلوی (ریست - آخز rist-āxēz) آمده است، یعنی «برخاستن جسد مرده»، این واژه مرکب است از ریشه اوستایی ریست arista به معنی «نعش و جسد بی‌جان» و آخز از مصدر آخزیستن یا آخزیتن āxēzītan پهلوی به معنای «برخاستن». رستاخیز زمانی است که بنا بر اعتقاد ایرانیان کهن، مردمان همه اعصار در همه جا با تن خاکی خود برای حضور در آخرین دادگاه اورمزدی بر می‌خیزند (فره وشی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

شیوه استدلال زرتشتی درباره برانگیختن مردگان، کم و بیش مشابه اسلام است؛ یعنی ابتدا به آفرینش نخستین اشاره می‌کند و اینکه زنده کردن مردگان، سخت‌تر از آن آفرینش نخستین نتواند بود: «... مرا در رستاخیز، یاری چون ایشان (آفریده‌های پیشین) هست که چون ایشان را آفریدم، نبود. برنگر که چون آن نبود، آنگاه، من آنان را بساختم، آن را که بود، چرا بازنشاید ساختن؟» (بندهش، ۱۴۶) و نیز «اورمزد گفت: این آفریدگان را، آنگاه که نبودند، توانستم آفریدن، و اکنون که بودند اما آشفند (=متلاشی شدند)، دوباره ساختن، آسان‌تر است» (زادسپرم، ص ۵۶).

از متون زرتشتی چنین بر می‌آید که در هزاره آخر از هزاره سوم آخرالزمان (پایان جهان) هنگامی که «سوشیانت» سومین فرزند زرتشت به پیامبری می‌رسد، آخرین ضربت نابود کننده را بر اهریمن وارد می‌سازد و دوره جهان مادی را به پایان می‌رساند. آن زمان است که دیگر بدی در جهان نیست و نیروی مخالفی در برابر اهورامزدا وجود ندارد. برای وجود انسان در جهان مادی نیز، علتی باقی نمی‌ماند. آنگاه در یک نیمروز، زمین و هر چه در آن است، نابود می‌شود و آخرین انسان‌ها که انسان‌هایی نیک و پیروزمند می‌باشند به سوی اهورامزدا و بارگاه فروغ بی‌پایان می‌پیوندند و این‌چنین، داستان زندگی در این جهان به سر می‌رسد. زندگی انسان در این جهان، جز یک گذر کوتاه نیست. از زمان بی‌کرانه فرا می‌رسد، لحظه‌ای در زمان کرانه‌مند و محدود نبرد می‌کند و عاقبت باز به زمان بی‌کرانه باز می‌گردد. وجود انسان در روی زمین از ازل برای مقصود و هدفی ارجمند بوده است. از این رو، زندگی وی در این جهان می‌بایست برای پیشبرد آن هدف غایی باشد (فره وشی، ۱۳۸۸، ص ۳۵-۳۴).

«آنگاه دروایسین، آنان که پیروی از دروغ کردند، شکسته و درهم ریخته شوند و در آن هنگام است که یاران بهمن و پیروان راستی پیروز شوند، مزد آن همه بستانند و به آشیان خوش سرمدی اندر شوند» (گاتها: هات ۳۰، بند ۱۰).

روزی را که خداوند یکتا برای رستگاری و نجات گناهکاران از عقوبت‌های زشت و پادافره سخت دوزخ تعیین فرموده، همین روز می‌باشد. البته چنانچه در اوستای ستایش (گاتها، هات ۳۰، بند ۱۱) نیز آمده، در پایان پروردگار گناهکاران را نیز از دوزخ نجات داده و سراسر هستی را پاک خواهد ساخت. در چنین روزی، شکست نهایی بدی بدست نیکی و فرجام پیروزی «سپتتامینو» و شکست «انگره مینو» صورت خواهد گرفت و آنگاه سراسر گیتی را نیروی اشویی و راحتی فرا خواهد گرفت. (شهزادی ۱۳۷۱، ص ۱۱۱).

نتیجه‌گیری

با توجه به شهرت آموزه‌های قرآنی و روایی دربارهٔ مبداء و معاد، با اذعان به وجود تحلیل‌های متعدد از آنها، نیازی به بیان مجدد آنها در این مقاله نبود. آنچه که از آموزه‌های زرتشتی گزینش نمودیم، ما را به اقرار به وجود اشتراکات بسیاری در دو اصل مهم این دو دین؛ یعنی توحید و معاد و بسیاری از لوازم آنها، وامی‌دارد. هرچند برتری و استحکام اسلام بر دین زرتشت، بخصوص از آن جهت که همه تعالیم آنها این تطابق ظاهری را ندارد و بسیاری تفاوت‌ها نیز وجود دارد، قابل انکار نیست. اما می‌توان به جرأت همان «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را به نوعی کم‌رنگ‌تر از اسلام، در دین پیامبر ایران باستان نیز مشاهده کرد.

اصل کلی در تمام ادیان جهان بر آن است که تمام آفرینش از یک مبداء اصلی صورت هستی یافته و به یک منظور همگی در تلاش و کوشش هستند و آن پیشرفت به سوی کمال و رسیدن به معبود واقعی و برگشت به همان مبداء اصلی است (آذرگشسب، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۲۷).

ایمان به مبداء و معاد، که در جهان بینی مکتب انبیاء الهی دو رکن مهم اعتقادی و زیر بنای آن محسوب می‌شود، از جمله حقایق نامحسوس، مسلم و غیرقابل انکار عالم خلقت است: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...» (یونس: ۴)؛ بازگشت همه شما به اوست، این به یقین وعده خداست. او مخلوقات را بیافریند، آنگاه آنان را به سوی خود بازگرداند.

حق بودن معاد بدان معناست که خلقت الهی به نحوی صورت گرفته که جز با برگشتن موجودات به سوی او تام و کامل نمی‌شود، و از جمله این موجودات هم نوع بشر است که باید به سوی خدای

تعالی برگردد. این مانند سنگی است که از آسمان به طرف زمین حرکت می‌کند که با حرکت خود، وعده سقوط بر زمین را می‌دهد؛ چون حرکتش به گونه‌ای است که جز با نزدیک شدن تدریجی به زمین و جز ساقط شدن و آرام گرفتن در روی زمین تمام نمی‌شود. اشیاء عالم نیز چنین‌اند، حرکتشان نهایی دارد و آن برگشت به خدای تعالی است. به همان مبدایی که از آنجا حرکت را آغاز کردند. در تأیید این مطلب، خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶۰)؛ هان ای انسان! تو دائماً در حال تلاش و حرکت به سوی پروردگارت هستی، تلاشی که تو را به دیدار او می‌کشاند.

از سنت‌های جاری خدای سبحان این است که هستی را به هر چیزی که می‌آفریند افاضه می‌کند، و این افاضه خود را به رحمتش آن قدر ادامه می‌دهد تا آن موجود خلقتش به حد کمال و تمامیت برسد. در این مدت، آن موجود به رحمتی از خدای تعالی موجود شده و زندگی می‌کند و از آن رحمت برخوردار می‌گردد. این برخورداری همچنان ادامه دارد تا مدت معین. پس از آنکه آن مدت بسر آمد و موجود نامبرده به نقطهٔ انتهای اجل معین خود رسید، این رسیدن به نقطهٔ نهایی فناء و هیچ شدن آن موجود نیست؛ زیرا معنای فانی شدنش، باطل شدن رحمت الهی است که موجب وجود و بقاء و آثار وجود، یعنی حیات، قدرت، علم و سایر آثار وجودی او بود، و معلوم است که رحمت الهی بطلان نمی‌پذیرد. آنچه خدای تعالی افاضه می‌کند، وجه خدا و جلوه او است، و وجه خدا فناپذیر نیست. پس مرگ آن‌طور که ما می‌پنداریم، فنا و بطلان موجود نیست، بلکه برگشتن آن به سوی خدای تعالی است، به همان جایی که از آنجا نازل شده بود، و چون آنچه نزد خدا است، باقی است. پس این موجود نیز باقی است و آنچه که به نظر ما، هست و نیست شدن می‌باشد، در واقع بسط رحمت خدای تعالی و قبض آن است، و این همان معاد موعود است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۱۱-۱۰). در جهان بینی زرتشت نیز فروهر، یعنی ذره‌ای که از روح الهی و هستی بیکران خداوندی است و برای راهنمایی روان و رهبری او به سوی کمال به تن اضافه گردیده است، پس از مرگ به همان پاک‌ی و درستی به اصل خویش باز خواهد گشت.

منابع

- اوستا، ۱۳۹۱ش، ترجمه و پژوهش هاشم رضی، تهران، بهجت.
- اوشیدری، جهانگیر، ۱۳۷۱، *دانشنامه مزدیسنا*، تهران، مرکز.
- آذرگشسب، فیروز، ۱۳۸۳، *ترجمه و تفسیر گانها سروده‌های زرتشت*، تهران، فروهر.
- آشتیانی، جلال‌الدین، ۱۳۶۶، *زرتشت مزدیسنا و حکومت*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- بار، کای، و همکاران، ۱۳۸۶، *دیانت زرتشتی*، ترجمه فریدون وهمن، تهران، جامی.
- جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۶۳، *ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد*، تهران، الزهراء علیه‌السلام.
- خداوندی، مهربان، ۱۳۵۰، *شناسایی زرتشت*، تهران، فروهر.
- خورشیدیان، اردشیر، ۱۳۸۴، *جهان بینی اشو زرتشت*، تهران، بی‌نا.
- ، ۱۳۸۷، *پاسخ به پرسش‌های دینی زرتشتیان*، تهران، فروهر.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *فرهنگ دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- رضی، هاشم، ۱۳۸۳، *زرتشت پیامبر ایران باستان*، تهران، بهجت.
- ، ۱۳۵۸، *جشن فروردگان فرودگ پنجه*، تهران، فروهر.
- رضانی، صدیقه، ۱۳۸۷، *فرهنگ زرتشتیان یزد*، تهران، سبحان نور.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۰، *خداومعاد*، قم، دارالتبلیغ الاسلامی.
- شاهرخ، کیخسرو، ۱۳۸۰، *زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت*، تهران، جامی.
- شریف لاهیجی، محمدبن علی، ۱۳۷۳، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، دفتر نشر داد.
- شهزادی، رستم، ۱۳۷۱، *زرتشت و آموزشهای او*، تهران، فروهر.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات اسلامی.
- فروه‌وشی، بهرام، ۱۳۸۸، *جهان فروری*، تهران، فروهر.
- فلسفی، محمدتقی، ۱۳۸۴، *معاد از نظر روح و جسم*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قرشی، علی‌اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- متواضع، مسعود، ۱۳۹۰، *زرتشت کورش و حقوق بشر*، تهران، کاکتوس.
- مصطفوی، علی‌اصغر، ۱۳۶۱، *سوشیانت*، تهران، ندا.
- معین، محمد، ۱۳۸۴، *مثنوی سرگذشت روان*، تهران، فرهنگ دهخدا.
- مهرین، مهرداد، ۱۳۶۲، *دین بهی*، تهران، فروهر.
- نوشیروان جیده‌الا، مانک جی، ۱۳۷۷، *خداشناسی زرتشت*، ترجمه رستم شهزادی، تهران، فروهر.

پی‌نوشت‌ها

۱. مَن man در اوستا به معنای اندیشیدن، شناختن، به یاد آوردن و دریافتن است (اوشیدری، ۱۳۷۱، ص ۴۳۸) مَنوی اوستایی همان مَن فارسی به معنا و مفهوم شخصیت انسانی است. پس همه اندیشه‌ها و باورهای انسان و عملکردهای او و هر چه که انسان را می‌سازد، مجموعاً می‌شود مَنو یا مَن؛ انسان با توجه به قدرت اراده و اختیاری که دارد، می‌تواند مَن خویش را سپته یا انگره نماید (خورشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲).
۲. «اشو» در اوستا از ریشه «اشا» به معنای پاکی و راستی است (اوشیدری، ۱۳۷۱، ص ۱۱۳) خداوند هر چه آفریده بر آن قانونی ثابت و بسیار دقیق نهاده که زرتشت آن را «اشا» می‌نامد. از این‌رو، هم گیتی و هم مینو، دارای هنجار است و هیچ ذره‌ای ناهنجار و یا حتی کم هنجار نیز وجود ندارد. انسان با یاری خرد می‌تواند این قانون حاکم بر طبیعت (اشا) را بشناسد و در زندگی به‌کار گیرد. گاه انسان در مقام آزادی و اختیار، قوانین اشا را بر له یا علیه (ناهنجاری) قانون اشای دیگر به‌کار می‌بندد، اما عکس العمل طبیعت جبری است و هر عملی را عکس‌العملی است، مساوی. چه در بخش گیتی و چه در بخش مینوی. بنابراین، هر خطا و یا گناهی، پادافره مشخص و دقیق دارد و تنها راه بخشش گناهان نیز توبه واقعی و انجام کارهای ثواب است (خورشیدیان، ۱۳۸۴، ص ۵۸-۵۶).
۳. به موجب اوستا انسان از شش نیروی مینوی بوجود آمده است که عبارت است از: خرد، جان، فروهر، روان، دئنا (وجدان)، تن. برخی از آنها برای تشکیل وجود آدمی محدث و برخی قدیم‌اند. این نیروها در ارزش و مقام هم پایه نمی‌باشند. بعضی با حدوث مرگ و یا مدتی پس از آن از بین می‌روند و بعضی فناپذیر هستند (رضی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۶؛ خورشیدیان، ۱۳۸۷، ص ۴۶).
۴. در زبان پهلوی، «روشن بالیستان بالیست» می‌خوانند به معنی «روشن برترین برتر» یا «اعلی‌علیین».